



زمین سوخته، به نوشتن داستان کوتاه رو آوردم که دیگر هر قالب شعری را برای بیان فاجعه تنگ می پنداشتم. هم‌زمان با سقوط طالبان به افغانستان برگشتم و رمان‌های «روایت آینه» و «سنگ‌ها و کوزه‌ها» را به نشر سپردم که استقبال خوبی از آن‌ها شد. بعدها مجموعه داستان‌های کوتاه‌ام به نام «دست شیطان» از سوی انتشارات افراز در تهران به چاپ رسید که از سوی خانه ادبیات افغانستان برنده جایزه ادبی نوروز در بخش بهترین مجموعه داستان شد. اولین سیاهه رمان «پیگم» را در کابل نوشتم. اما فقط سال‌ها بعد در سویدن توانستم به پایان برسانمش. «پیگم» رمانی در مورد گم شده‌های ما است؛ گم شده‌هایی که هرچند جستجو می‌کنیم، نمی‌یابیم. در این رمان به تاریخ سی ساله افغانستان چشم داشته‌ام و فرازونشیب آدم‌هایی که سرنوشت با آن‌ها زشت بازی کرده است. در سویدن بار دیگر، حس غربت سراغم آمد. با پدیده جدیدی به نام «تنها آمده» پسران و دختران بدون سرپرست که به سویدن پناه آورده بودند، روبه‌رو شدم و اندک‌اندک با دردها و اشک‌های آن‌ها آشنا شدم. حاصل این نزدیکی رمانی شد به نام «تنها آمده» که در ۱۴۴ برگ در سویدن به نشر رسید.

در رمان «تنها آمده» تنها به مهاجرت و پیامدهای آن نپرداخته‌ام، بلکه چهره زشت جنگسالاران، قاچاقبران، فساد و ناامنی را نیز نشان داده‌ام. ضمن اشاره به عوامل ناامنی در افغانستان، تنهایی و بی‌کسی، گم شدن در جمع و حس بی‌قراری، ترس و دلهره و عدم امنیت روحی و روانی جوانان تنها آمده به اروپا نیز از مسائلی‌اند که در این اثر واکاوی شده‌اند.

جایی نوشته‌ام که تبعیدی مخالف جریان آب شنا می‌کند. از همین رو، انرژی بیشتری نسبت به فاصله‌ای که پشت سر می‌گذارد، مصرف می‌کند. در آستانه چهل و پنج سالگی، حالا وقتی پشت سر می‌بینم، کار و کارنامه زیادی از خود به جا نمانده‌ام، اما همین قدر اندک هم، برای رفع تشنگی کافیست. در کنار روزمرگی که به جز کشتن وقت چیزی دیگر نیست و از آن ناگزیریم و شاملو آن را در سروده معروفش «غم نان اگر بگذارد»، به خوبی بیان کرده است، تلاشم این بوده است که وضعیتم را من حیث یک آواره درک کنم و برای شناخت و شناختن آن سعی بورزم. آخرین سروده‌ها و داستان‌های کوتاه‌ام نیز، گرد همین موضوع می‌گردند: «ما می‌خواهیم مرزها را بشکنیم / صداها را درهم بیامیزیم و نام‌ها را از نو تلفظ کنیم.»

### عزیزالله نهفته

هنوز خیلی جوان بودم که فریادم برای ما از دهنم جاری شد؛ فریادی که از گلوی بغض گرفته روی خون و خشم می‌ریخت و کسی فرصت نداشت به آن گوش دهد. اولین سروده‌هایم در غربت اغلب رنج‌نامه بودند، در آن‌ها نه از عشق خبری بود و نه از امید؛ چون پرنده امید را در سیاهی شب گم کرده بودم و همه چیز را سیاه می‌دیدم و عیاناً سرخ، سرخ به رنگ خون. تم اصلی هر چهار مجموعه شعرم که در پاکستان و ایران به نشر رسیدند، مهاجرت، جنگ و ناامیدی‌اند. با اوج شقاوت طالبان و طرح

## نام‌ها را از نو تلفظ کنیم